

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل				
پیااده‌سازی	تصحیح و ویرایش اولیه	ذکر مآخذ	ویرایش دوم	تکمیل مآخذ و ویرایش نهایی

دین و علم

چهارمین محور، محور علم است. علم را به دو مفهوم می‌توان به کار برد.

گاهی علم در برابر جهل است؛ که معنای آن دانایی یا knowledge است. وقتی واژه‌ی علم را نقطه‌ی مقابل جهل قرار می‌دهیم، معنای این علم، مطلق دانایی است. انسان بر هر چیزی آگاه شود، می‌توان به آن علم گفت؛ اما گاهی علم را نقطه‌ی مقابل فلسفه و علوم-عقلی، عرفان و علوم‌کشفی، علوم‌نقلی مثل علم‌حدیث و امثال اینها قرار می‌دهیم که به معنای علم تجربی یا science است.

پس گاهی علم را به معنای science که نقطه‌ی مقابل فلسفه، عرفان، حدیث، تاریخ و امثال اینهاست به کار می‌بریم؛ و گاهی علم را به معنای knowledge که نقطه‌ی مقابل جهل و نادانی است، به کار می‌بریم.

می‌خواهیم بدانیم رابطه‌ی دین با این هر دو مفهوم علم چیست.

رابطه‌ی دین با علم به معنای مطلق دانایی

ابتدا رابطه‌ی دین با علم به معنای مطلق دانایی (دانستن همه‌ی چیزها) را بررسی می‌کنیم؛ چون علم به معنای مطلق دانایی، فلسفه، عرفان و علوم‌نقلی مانند علوم‌حدیث و تاریخ را هم در خود جای می‌دهد. تعقل جزء ذات انسان است؛ لذا وقتی منطقیون می‌خواهند انسان را معنا کنند می‌گویند: «**الإنسانُ حیوانٌ ناطقٌ**». انسان، یک حیوان دارای

قدرت تفکر و تکلم است. انسان حیوان ناطق است؛ یعنی جنس او حیوان است و فصلش که او را از سایر اقسام حیوانات منفصل می‌کند، داشتن منطق، تفکر و قدرت نطق و تکلم است؛ که آن هم از مظاهر تعقل است؛ پس تعقل جزء ذات و سرشت انسان است. وقتی انسان تعقل می‌کند، نتیجه‌ی آن دانایی، علم و knowledge می‌شود. انسان با تفکر و اندیشیدن به دانایی می‌رسد.

دین فطری است؛ یعنی بازنمود سرشت و فطرت انسان است؛ وقتی در سرشت انسان تعقل وجود دارد، آیا دین می‌تواند موضع مخالفی در برابر دانایی یا حتی موضع بی‌تفاوتی نسبت به دانایی داشته باشد؟ به هیچ‌وجه! وقتی دین فطری است و تعقل در فطرت انسان است و ثمره‌ی تعقل دانایی است، دین به هیچ‌وجه نمی‌تواند نسبت به دانایی حتی بی‌اعتنا باشد؛ چه برسد به اینکه با آن مخالف باشد! به‌همین دلیل هیچ دینی انسان‌ها را به جهل تشویق و دعوت نکرده است. همه‌ی ادیان انسان‌ها را به اندیشیدن، تعقل و دانایی دعوت کرده‌اند. به تعبیر دیگری می‌توان گفت که در حقیقت، دین در بستر و زمین دانایی روییده است.

قرآن کریم فرمود: «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ»^۱ خشیت و ترس واقعی از خدا را منحصرأ عالمان، دانایان و آگاهان دارند؛ یعنی خداپاوری و خداترسی در بستر علم و دانایی ظهور می‌کند.

^۱ سوره‌ی فاطر، آیه‌ی ۲۸.

پیامبران هم که آمدند، با آنچه نقطه‌ی مقابل اندیشیدن بود مبارزه کردند؛ مثلاً قرآن کریم اشاره می‌کند که پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مردم را به دست برداشتن از جهالت‌ها دعوت کرد و گفت: تحقیق و بررسی کنید و ببینید حرف‌های من چیست؛ اگر حرف‌های خوب و درستی بود، قبول کنید و اگر درست نبود، قبول نکنید. کافران و مشرکان گفتند افکار، عقاید و آرائی که پدرانمان پذیرفتند، همان برای ما کفایت می‌کند. نیازی به تحقیق و بررسی راجع به حرف‌های تو نداریم. قرآن در برابر آنها چه موضعی گرفت؟ فرمود: آیا اینها فکر نمی‌کنند که ممکن است پدرانشان در مسیر انتخاب این راه به نکته‌ای پی نبرده باشند و راه هدایت را اشتباه تشخیص داده باشند؟! خود اینها باید بیندیشند. اگر پدرانشان انتخاب درستی کرده بودند، مانعی ندارد ادامه دهند؛ اما بدون بررسی، به صرف اینکه این دین آباء و اجدادیمان است و ما همچنان می‌خواهیم آن را دنبال کنیم، درست نیست. فرمود: «وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَ إِلَىٰ الرَّسُولِ» وقتی به آنها گفته می‌شود به سمت شنیدن سخنان خدا و کلام پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جلو بیایید، می‌گویند: «قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا» افکار و عقاید پدرانمان برای ما کفایت می‌کند. نیازی به تحقیق راجع به حرف‌های قرآن و پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نداریم. در برابر، قرآن پاسخ داد و فرمود: «أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَ لَا يَهْتَدُونَ»^۲ آیا اینها احتمال نمی‌دهند پدرانشان در مسیر انتخاب این راه به نکته‌ای پی نبرده و راه هدایت را درست تشخیص نداده باشند؟! خودشان بررسی کنند؛

۲. سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۱۰۴.

شاید حرف‌های پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و قرآن درست باشد. بنابراین دین در برابر تقلید جاهلانه از نیاکان موضع گرفت و انسان‌ها را به بررسی، تفکر و تعقل دعوت کرد.

در بسیاری از آیات قرآن، تشویق به اندیشیدن شده‌است؛ **لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ**^۳، **لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ**^۴، **لَعَلَّهُمْ يَنْقَهُونَ**^۵، **لَعَلَّهُمْ يَغْلَبُونَ**^۶، **أَفَلَا تَعْقِلُونَ**^۷ آیا نمی‌اندیشید؟ و امثال اینها.

قرآن راجع به موضوعات مختلف چه آیات تکوینی، یعنی جلوه‌های خلقت و چه آیات تشریحی، یعنی آیات کتاب آسمانی، به اندیشیدن دعوت کرد. موضوع داد و گفت راجع به آن فکر کنید.

«**أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ**»^۸ به شتر نگاه نمی‌کنید ببینید چگونه آفریده شده است و چه قوانینی در آفرینش این حیوان وجود دارد؟ که در همین نکته رازهای علمی بسیاری می‌تواند کشف شود.

^۳ سوره بقره، آیه‌های ۷۳ و ۲۴۲ و سوره انعام، آیه ۱۵۱ و سوره یوسف، آیه ۲ و سوره نور، آیه ۶۱ و سوره غافر، آیه ۶۷ و سوره زخرف، آیه ۳ و سوره حدید، آیه ۱۷.

^۴ سوره بقره، آیه ۲۲۱ و سوره ابراهیم، آیه ۲۵ و سوره قصص، آیه‌های ۴۳ و ۴۶ و ۵۱ و سوره زمر، آیه ۲۷ و سوره دخان، آیه ۵۸.

^۵ سوره انعام، آیه ۶۵.

^۶ سوره یوسف، آیه ۴۶.

^۷ سوره بقره، آیه‌های ۴۴ و ۷۶ و سوره آل عمران، آیه ۶۵ و سوره انعام، آیه ۳۲ و سوره اعراف، آیه ۱۶۹ و سوره یونس، آیه ۱۶ و سوره هود، آیه ۵۱ و سوره یوسف، آیه ۱۰۹ و سوره انبیاء، آیه‌های ۱۰ و ۶۷ و سوره مؤمنون، آیه ۸۰ و سوره قصص، آیه ۶۰ و سوره صافات، آیه ۱۳۸.

«وَأِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ؛ وَ إِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ؛ وَ إِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ»^۹ به آسمان نگاه نمی‌کنید که چگونه برپا شده و بالا رفته است و کُرّات آسمانی سقوط نمی‌کند؟ به کوه‌ها نگاه نمی‌کنید که چگونه سرچایشان مستقر هستند؟ به زمین نگاه نمی‌کنید که چگونه گسترده شده است؟ اینها موضوعاتی برای اندیشیدن است.

«فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ»^{۱۰} انسان باید راجع به غذا و تغذیه‌ی خودش بررسی کند و در آن زمینه صاحب نظر شود. قرآن اندیشیدن را یک ارزش بزرگ دانست و تشویق به تفکر و اندیشیدن کرد.

فرمود: «إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ آيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ؛ الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»^{۱۱} در آفرینش آسمان و زمین و در آمدوشد شب و روز، رازها و نشانه‌هایی نهفته است که اینها برای درک صاحبان اندیشه‌های ناب است. صاحبان اندیشه‌های ناب چه کسانی هستند؟ «الَّذِينَ يَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» کسانی که در مورد آفرینش آسمان‌ها و زمین می‌اندیشند. تشویق به تفکر، اندیشیدن و تعقل در قرآن فراوان است.

^۹. سوره‌ی غاشیه، آیه‌ی ۱۷.

^۹. سوره‌ی غاشیه، آیه‌ی ۱۸ و ۱۹ و ۲۰.

^{۱۰}. سوره‌ی عبس، آیه‌ی ۲۴.

^{۱۱}. سوره‌ی آل عمران، آیه‌های ۱۹۰ و ۱۹۱.

در قرآن برای اینکه انگیزه‌ی اندیشیدن را ایجاد کند، فراوان طرح پرسش شده‌است. دانایی را یک ارزش مهمّ تلقّی کرده است. فرمود: «هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ»^{۱۲} آیا کسانی که علم دارند و دانا هستند با نادانان و ناآگاهان برابرند؟ به هیچ‌وجه! فرمود: «يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ»^{۱۳} خداوند صاحبان ایمان و دانش را به درجات و مراتبی بر دیگران برتری و رفعت بخشیده است. دانش و دانایی را به‌عنوان یک ارزش مطرح کرد. در نتیجه، موضع مثبت دین در برابر دانایی غیرقابل انکار است.

اسم این کتاب آسمانی قرآن است؛ یعنی کتابی که باید قرائت و مطالعه شود. نخستین آیتی که بر پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نازل شد راجع به علم، دانش، آموزش، فراگیری و قلم است: «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ؛ اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ؛ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ؛ عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ»^{۱۴} سخن از علم، تعلیم، قلم و امثال اینهاست.

در احادیث، آموختن دانش به‌عنوان یک فریضه و امر واجب معرفی شده‌است: «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ وَ مُسْلِمَةٍ»^{۱۵} همانطور که نماز، روزه و حجّ فریضه است، «طَلَبُ الْعِلْمِ» نیز بر همه‌ی مردان و زنان مومن فریضه است؛ واجب است که بیاموزند.

دین، همه‌ی مرزهای دانش‌آموزی، چه مرز مکانی، چه مرز زمانی، چه مرز اعتقادی، همه را برداشت. گفت هر جا دانش را یافتی، برو فرا بگیر: «أَطْلُبُوا الْعِلْمَ وَ لَوْ بِالصَّيْنِ»^{۱۶} ولو شده به

^{۱۲}. سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۹.

^{۱۳}. سوره‌ی مجادله، آیه‌ی ۱۱.

^{۱۴}. سوره‌ی علق، آیه‌های ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵.

^{۱۵}. مجلسی، بحار، ج ۱، ص ۱۷۷ و محدث‌نوری، مستدرک‌الوسائل، ج ۱۷، ص ۲۴۹ و محدث‌قمی، سفینة‌البحار، ج ۸، ص ۲۹۸.

کشور چین برو و علم بیاموز. کشور چین آن روز دوردست‌ترین نقطه‌ی شناخته شده‌ی مسکونی روی زمین بود. فرمود: به دورترین نقاط هم شده است بروید و اگر علم به‌درد بخوری وجود دارد، یاد بگیرید. یقیناً در چین آن روز علم‌دینی نبود که بگوییم به چین برود و مثلاً تفسیر قرآن، فقه، حدیث و امثال اینها را یاد بگیرد. چین یک سرزمین کافر در دوردست‌ترین نقطه بود؛ پس فقط بحث علم‌دینی نیست؛ یعنی مرز اعتقادی هم وجود ندارد؛ حتی از کافر هم شده علم یاد بگیرید؛ اگر علمی دارد. مرز زمانی را هم برداشت و گفت هیچ مقطعی از عمرت فارغ‌التحصیل نیستی. «أَطْلُبُوا الْعِلْمَ مِنَ الْمَهْدِ إِلَى اللَّحْدِ»^{۱۷} از گهواره تا گور در پی علم و دانش باش. همین کار بزرگ دین بود که این حرکت عظیم علمی را در دنیای جاهلی چهارده قرن قبل ایجاد کرد؛ چون علم را یک ارزش برتر شناخت و حتی از عبادات هم برتر دانست.

حدیثی است که ابن‌سینا از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل کرده است؛ می‌گوید: حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به امیرالمومنین عَلِيٌّ فرمودند: یا علی! اگر در مسابقه‌ی تقرب به‌سوی خدا بر مرکب علم و اندیشه سوار شوی، از دیگران حتی کسانی که بر مرکب نماز و روزه سوار شدند، جلوتر خواهی افتاد و به قرب خدا زودتر نائل می‌شوی. ببینید چه ارزش بزرگی به علم و دانش داد!

به‌هر تقدیر، بی‌شک نمی‌توان در نقش دین در تهییج مردم به‌سوی دانایی، تفکر، اندیشیدن، آگاهی و بیرون کشیدن آنها از ظلمت جاهلیت و نادانی تردید کرد. این

^{۱۶}. مجلسی، بحار، ج ۱، ص ۱۷۷ و حرّعاملی، وسائل الشیعة، ج ۲۷، ص ۲۷ و فتال‌نیشابوری، روضة‌الواعظین، ج ۱، ص ۱۱.

^{۱۷}. پاینده، نهج‌الفصاحة، ص ۲۱۸ و کشف‌الاسرار فی شرح الاستبصار، ج ۱، ص ۴۷۲ و عبدالرزاق گیلانی، شرح مصباح‌الشریعة، ص ۶۰۵.

مختصری در رابطه با علم به معنای مطلق دانایی و دانستن بود. هیچ انسان عاقلی انکار نمی‌کند که دین چنین نقشی داشته است.

شاخص‌ترین دینی که در دسترس ما وجود دارد و آن را می‌شناسیم و با ادبیاتش آشنا هستیم، دین اسلام است؛ که خالص است و تحریفات و خرافات وارد آن نشده. نمونه‌ی آیات و احادیثی که بیان شد، هر انسان منصفی را به این نتیجه می‌رساند که این دین، دین تعقل و دانایی است.

مسائلی که پاپ در سخنرانش مطرح کرد، اوج غرض‌ورزی را می‌رساند. نمی‌توان گفت که پاپ قرآن را ندیده و تاکنون یکبار آن را نخوانده است؛ محال است! کتابی که این همه تشویق به تفکر، تعقل، اندیشیدن، دانش آموختن کرده است و قلم و نوشتن را یک چیز مقدّس می‌داند و به آن قسم می‌خورد: «ن وَالْقَلَمِ وَ مَا يَسْطُرُونَ»^{۱۸} سوگند به قلم و سوگند به آنچه که قلم می‌نگارد، آن وقت به این دین بگویند این دین، دین علم و تعقل نیست؟! اینجا نمی‌خواهیم وارد نقد حرف‌های پاپ شویم؛ وگرنه باید ببینیم مسیحیت تحریف‌شده‌ی امروزی دین تعقل است؟! یا اصلاً شاخص مسیحیت عقل‌گریزی است! مکتب ایمان‌گرایی که در غرب مطرح شد به این دلیل بود که پدیده‌ی تثلیث با عقل جور در نمی‌آمد؛ لذا مسیحیان گفتند باید ایمان بیاوری، نباید تعقل کنی! وقتی ایمان بیاوری، برایت جا می‌افتد. جای استدلال نیست؛ یعنی وارد وادی تعقل نمی‌شوند. تحت عنوان ایمان‌گرایی، اندیشه‌گرایی را نفی می‌کنند. آن وقت این مسیحیت می‌گوید اسلام دین

^{۱۸}. سوره‌ی قلم، آیه‌ی ۱.

منطق و علم نیست؟! (در حوزه‌ی علوم تجربی اشاره خواهیم کرد که حتی اگر علم به معنای علوم تجربی هم باشد، واقعاً ماجرا چگونه است). به هر حال اوج غرض‌ورزی است. من نمی‌توانم به پای جاهلیت و ندانستن بگذارم. در حقیقت عنصری است که در حلقه‌ی کامل حاکمیت غرب، به عنوان یک جزء آن، نقش می‌آفریند برای اینکه دنیای اسلام را نابود کند و حاکمیت غرب را در دنیا تثبیت کند. وگرنه چگونه می‌توان تصور کرد که چنین دینی که در کتاب مقدّسش به این صراحت بر تفکر، اندیشیدن، دانش آموختن و بر تمام مظاهر تعلیم و تعلّم، قلم و نگارش و امثال اینها این‌گونه تأکید شده است، آن وقت انسان بگوید این دین، دین منطق، اندیشه و خرد نیست؟! آن هم مسیحیتی بگوید که مسیحیت خردگریز است. مسیحیتی که با طرح مکتب ایمان‌گرایی، خردگرایی را نفی می‌کند و می‌گوید: شما حق نداری بحث کنی که چگونه خدا در عین اینکه سه تاست یکی است و در عین اینکه یکی است، سه تاست. این حرف‌ها با عقل قابل‌فهم نیست. باید ایمان بیاوری؛ بعد برایت جا می‌افتد. آن وقت مکتبی با این اوصاف به مکتبی که تمام جزء جزء عقایدش را با استدلال‌ات محکم عقلی اثبات می‌کند، بگوید این مکتب عقل‌گرا و دانش‌گرا نیست!

اما سراغ علم به معنای science بیاییم که بیشتر قیل و قال‌ها در این حوزه مطرح شده است. علم به معنای science یا علوم تجربی بعد از رُسانس مطرح شد. علم تجربی یعنی دانشی که نتیجه‌ی مشاهده، آزمون و آزمایش است. طبیعتاً چیزی که می‌توان روی آن مشاهده و آزمون کرد، پدیده‌های مادی است؛ لذا دانش تجربی ناظر بر پدیده‌های مادی است؛ به متافیزیک و ماوراءالطبیعه کاری ندارد. در علم به معنای دانایی، فلسفه و عرفان

را داشتیم؛ که در حوزه‌ی متافیزیک بحث می‌کردند؛ اما علم به معنای علوم تجربی، یعنی علمی که فقط در آزمایشگاه می‌توان درستی آن را آزمایش کرد، علوم مادی است.

سابقه‌ی علوم تجربی مثل علوم عقلی تاجایی که ما خبر داریم به یونان باستان برمی‌گردد؛ یعنی همانطور که فلاسفه‌ی بزرگ مثل افلاطون، ارسطو، سقراط و دیگران در یونان باستان ظهور کردند و اولین ظهور اندیشه‌ی فلسفی به‌طور پررنگ از یونان باستان گزارش شده است، به‌همین ترتیب، پیشینه‌ی علوم تجربی و science هم به یونان باستان و دانشمندی مثل ارشمیدس و امثال او برمی‌گردد؛ منتها همانطور که علوم عقلی که در یونان باستان شکل گرفت، وقتی به عصر اسلامی رسید به یک بالندگی و غنای فوق‌العاده‌ای دست پیدا کرد؛ فلاسفه‌ی بزرگ اسلامی مثل فارابی، ابن‌سینا، سهروردی، میرفندرسک، میرداماد، ملاصدرا و دیگر بزرگان اندیشه‌ی فلسفی در حوزه‌ی اسلامی توانستند آن تفکر یونانی را بسیار تقویت کنند و قوام و غنا بخشند و حوزه‌های زیادی را که فلسفه‌ی یونان اصلاً به آنها وارد نشده بود، اندیشمندان و فلاسفه‌ی مسلمان وارد آن شدند، به‌همین ترتیب، در حوزه‌ی علوم تجربی هم درست است که علوم تجربی از یونان آغاز شد؛ اما وقتی به تمدن اسلامی وارد می‌شویم، یک شکوفایی فوق‌العاده در علوم تجربی می‌بینیم.

عصری که پیغمبر اسلام ﷺ ظهور کرد، دنیا در جاهلیت به سر می‌برد؛ نه در یونان خبری از علم بود؛ نه در ایران؛ نه در رُم و نه در هیچ‌جای دیگری. تقریباً می‌توان گفت فروغ علم در همه‌ی دنیا خاموش شده بود. سیاه‌چال جاهلیت هم سرزمین عربستان بود؛ که پیغمبر ﷺ در آن ظهور کرد.

اما وقتی پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ظهور کردند، تحت تأثیر تشویق‌هایی که قرآن و پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در زمینه‌ی آموختن دانش کردند، یک نهضت و جهش عظیم علمی برپا شد. در همان زمان، غرب، عصر سلطه‌ی مخوف کلیسای قرون وسطایی را تجربه می‌کرد. کوچکترین راه نفس را برای اندیشیدن کور کرده بودند و هرکس راجع به خرافه‌های رایج تردید می‌کرد، تکفیر و اعدام می‌شد. مقارن این عصر سیاه و ظلمانی، به‌قول غربی‌ها عصر تاریکی، در غرب مسیحی، در دنیای اسلام چه جهش و نهضت عظیم علمی صورت گرفت و چه دانشمندان عظیمی ظهور کردند! نه فقط در حوزه‌ی علوم دینی و نه حتی در حوزه‌ی علوم فلسفی و عقلی، بلکه در حوزه‌ی علوم تجربی هم فیزیکدان‌ها، شیمیست‌ها، کیهان‌شناس‌ها، ریاضی‌دان‌ها، پزشکان و شخصیت‌های بسیار عظیم علمی ظهور کردند. متأسفانه یکی از مشکلاتی که ما داریم ندانستن تاریخ علم است.

امیدوارم زمانی درس تاریخ علم به‌عنوان یک درس الزامی برای همه‌ی دانشگاه‌های کشور در همه‌ی رشته‌ها مطرح شود و برای دانشجویها تدریس شود؛ که ببینیم این علمی که امروز دست ماست آیا واقعاً همه‌ی اینها نتیجه‌ی تلاش غرب است؟ سهم دنیای اسلام در تاریخ علم چقدر است؟ نمی‌گویم کتاب‌های مسلمان‌ها را بخوانید، کتاب‌های خود غربی‌ها را بخوانید؛ ببینید چه نوشته‌اند! مثلاً "تاریخ علم" جرج سارتن^{۱۹} امریکایی را بخوانید؛ ببینید چه می‌نویسد! یا "تاریخ تمدن اسلام و عرب" گوستاولوبون^{۲۰} فرانسوی را بخوانید.

George Alfred Leon Sarton.^{۱۹}

Gustave_Le_Bon.^{۲۰}

خوشبختانه به فارسی هم ترجمه شده است. مطالعه کنید ببینید دنیای اسلام در تاریخ علم چه سهمی دارد.

کتابی به نام "کتاب‌های بزرگ تمدن اسلامی" به تازگی از انگلیسی به فارسی ترجمه و منتشر شده است. خانم آقامحمدشیرازی از اساتید دانشگاه الزهراء آن را ترجمه کرده است. در این کتاب نویسنده حدود هشتاد کتاب بزرگ را معرفی کرده است و نشان داده است که در تمامی رشته‌های علوم، یا پایه‌گذاران آن علوم مسلمان‌ها بودند؛ یا مبدأ جهش‌ها و تحولات عظیم در آن علوم، دانشمندان مسلمان بودند. اشاره کردم که نویسنده هم انگلیسی زبان است.

این کتاب هشتاد فصل دارد و هر فصل یک کتاب را معرفی کرده است. کتاب بسیار قشنگی است. در رشته‌های مختلف کار کرده است. توصیه می‌کنم کتاب را بگیرید و مطالعه کنید. از قول مسلمان‌ها نشنوید؛ از قول دیگران ببینید که خود آنها چه می‌گویند. اگر این‌گونه کتاب‌ها در دانشگاه‌ها معرفی شود، دانشجوی ما می‌فهمد این‌طور نیست که همه‌ی علم، دانش و تکنولوژی ثمره‌ی تلاش غربی‌ها باشد؛ بلکه سهم عمده‌ی آن میوه‌ی تلاش جهان اسلام است و خود ما مبدأ این علوم، حتی علوم تجربی هستیم و دانشمندان بزرگی داریم.

کتاب‌هایی که نام بردیم، نویسندگان غیر مسلمان بودند. یکی، دو کتاب هم از نویسندگان مسلمان پیشنهاد می‌کنم. یک کتاب نسبتاً قدیمی که شاید سی، چهل سال پیش دکتر عبدالحسین زرین‌کوب از اساتید دانشگاه تهران به نام "کارنامه‌ی اسلام" نوشته است. کتاب قشنگی است بخوانید. یا کتابی که بعد از آن نوشته شد: به نام "دانش

مسلمین "نوشته‌ی استاد محمدرضا حکیمی. این کتاب‌ها را بخوانید و ببینید دانشمندان

مسلمان در همین علمی که امروز در دست بشر است چه سهم عظیمی دارند!

ما دانشمندانی مثل "ابن‌هیثم" در عرصه‌ی فیزیک اپتیک داریم که بزرگترین یافته‌های

فیزیک اپتیک را آنها به عرصه‌ی این علم عرضه کرده‌اند. متأسفانه در همان عصری که ما

در دنیای اسلام در خواب بودیم، غربی‌ها این کتاب‌های خطّی دنیای اسلام را دزدیدند؛ یا

چون کسی ارزش آنها را نمی‌دانست به قیمت اندکی خریدند و بردند.

امروز هم بدبختانه چون اصل این نسخه‌ها دست ما نیست و هم خوشبختانه چون اصل

این نسخه‌ها در موزه‌های کشورهای غربی است و میکروفیلم‌هایش دست ماست. بروید

نگاه کنید. بسیاری از چیزهایی که دانشمندان مسلمان در عرصه‌های مختلف علوم تجربی

کشف کرده بودند و در کتاب‌هایشان صریحاً نوشته بودند، پانصد سال بعد از آن دانشمند

مسلمان، یک دانشمند غربی آن را مطرح کرده و به اسم او ثبت شده است.

من و شمای ایرانی و مسلمان هم الآن در کتاب‌های درسی‌مان آن یافته‌ها را به‌عنوان

کشفیات آن دانشمند غربی می‌خوانیم؛ درحالی‌که نسخه‌های اصلی و خطّی این کتاب‌ها

همین الآن در موزه‌های کشورهای مختلف غربی مانند انگلیس و فرانسه است. اینها نشان

می‌دهد که حرفی که فلان دانشمند غربی زده، پانصد سال قبل، به‌صراحت در کتاب آن

دانشمند اسلامی آمده است. اگر کمی بدبین باشیم باید بگوییم رفته از آن کتاب‌ها دزدیده

و به اسم خودش مطرح کرده است. اگر هم خوشبینانه بخواهیم بگوییم، باید بگوییم

خودش مستقلاً پانصد سال بعد این را کشف کرده است. آن قانون علمی باید به اسم

کسی ثبت شود که پانصد سال بعد کشف کرده یا آن کسی که برای اولین بار کشف کرده است؟

در عرصه‌ی شیمی ما "جابر بن حیان" را داریم که خود غربی‌ها به او پدر علم شیمی می‌گویند. جابر بن حیان یکی از اصحاب امام صادق علیه السلام است. کتاب‌هایش در موزه‌های کشورهای غربی وجود دارد. اول کتاب‌هایش می‌نویسد: «أَخَذْتُ هَذَا الْعِلْمَ مِنْ سَيِّدِي جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ سَيِّدِ أَهْلِ الزَّمَانِ» علم شیمی را من از سرور خودم جعفر بن محمد، امام صادق علیه السلام آموختم که آقای مردم زمانه خودش بود.

در عرصه‌ی کیهان‌شناسی، نجوم و ریاضیات دانشمندان بسیار بزرگی داریم. ریاضیاتی که پایه‌ی تکنولوژی کامپیوتر است، کار کیست؟ آیا کار غیر از دانشمندان مسلمان بوده است؟!

کتاب جالبی را دیدم که کسی داشت روی آن کار می‌کرد. آن کتاب تألیف یک ریاضیدان یزدی است. کتاب خیلی قدیمی است، نسخه‌ی خطی کتاب هم در موزه‌ی آستان قدس رضوی است. من عکس آن کتاب را که گرفته بودند، دیدم. بسیاری از یافته‌های حوزه‌ی ریاضیات جدید، حدود هشتصد سال قبل از اینکه این ریاضیات در غرب مطرح شود، به صراحت در این کتاب مطرح شده است. اصلاً جای شک نیست. آنقدر روشن مطرح شده که نمی‌شود انکار کرد. نظریه‌ی مجموعه‌ها و بسیاری از آنچه در ریاضیات جدید مطرح است، به صراحت در کتاب این ریاضیدان یزدی هست.^{۲۱}

^{۲۱}. شرف‌الدین علی یزدی، کُنْهُ الْمُرَادِ فِي وَفْقِ الْأَعْدَادِ.

ما نمی‌دانیم سهم‌مان در تاریخ علم چقدر است؛ لذا در برابر پیشرفت علمی و تکنولوژی غرب حالت خودباختگی داریم. اگر این بحث‌ها به دانشگاه‌های ما بیاید، دانشجو به یک خودباوری می‌رسد. می‌فهمد که غرب از یافته‌های ما بهره گرفته و آن را دنبال کرده است. اگر نبود این سهم بزرگ دانش مسلمین، محال بود غرب به این پیشرفت علمی برسد.

به هر تقدیر، دانشمندان بزرگی را در حوزه‌های مختلف علوم در دنیای اسلام می‌بینید. درست در همان عصری که کورسویی از علم در غرب دیده نمی‌شود و اجازه‌ی اندیشیدن و تفکر به کسی نمی‌دهند؛ در دنیای اسلام چنین وضعیتی وجود دارد.

جالب است بگویم که رنسانس که مبدأ تحول علمی در غرب شد، خود، عطیّه‌ی دنیای اسلام به غرب بوده است. کتاب‌هایی که دانشمندان غربی در زمینه‌ی تاریخ تمدن و تاریخ علم نوشته‌اند را بخوانید. امثال جورج سارتن و گوستاولوبون. این را همه می‌گویند.

خود اندیشمندان غربی برای به‌وجود آمدن رنسانس یا نهضت تجدید حیات فکری و علمی در غرب، دو عامل مؤثر معرفی کرده‌اند؛ اولین عامل جنگ‌های صلیبی بود که بین دنیای مسیحیت و دنیای اسلام بود و خیلی هم طول کشید. می‌گویند در جریان این جنگ‌ها تمدن مسیحی با تمدن اسلامی در تماس قرار گرفتند، مثلاً شهری را مدتی مسلمان‌ها می‌گرفتند و در اختیار اسلام بود و با فرهنگ اسلامی اداره می‌شد. بعد مسیحی‌ها حمله می‌کردند و آن شهر را دوباره می‌گرفتند. عملاً چیزی که از مسلمان‌ها بجا مانده بود در اختیار مسیحی‌ها قرار می‌گرفت. می‌گویند اولین عاملی که زمینه‌ی پدید

آمدن این نهضت فکری در دنیای غرب مسیحی شد، جنگ‌های صلیبی بود و ارتباطی که بین دنیای اسلام و مسیحیت پیش آمد.

عامل دوم هم دانشجویان مهمانی بود که از غرب مسیحی به کشورهای اسلامی می‌آمدند و در دانشگاه‌های اسلامی تحصیل می‌کردند. می‌دانید که دنیای اسلام گسترده شده بود و تا قلب اروپا پیش آمده بود. اسپانیا که اسمش کشور اندلس بود، کشور اسلامی بود. اسلام تا قلب اروپا پیش آمده بود، تمام کشورهای شرق اروپا در اختیار مسلمان‌ها بود.

دانشگاه‌های عظیمی در دنیای اسلام بود، در شهرهای مختلف، در همین اندلس و قرطبه و بسیاری از جاهای مختلف دنیای اسلام، دانشگاه‌های عظیمی بود که در آنها فقط علوم دینی درس نمی‌دادند، بلکه فیزیک، شیمی، پزشکی، کیهان‌شناسی، ریاضیات، علوم تجربی هم درس می‌دادند. خود تاریخ علم‌نویسان و تاریخ تمدن‌نویسان غربی می‌گویند در دوران تاریکی و ظلمت حاکم بر غرب مسیحی، برخی از مسیحی‌ها می‌آمدند و در دانشگاه‌های کشورهای اسلامی، دانشجوی مهمان می‌شدند و در آنجا تحصیل می‌کردند. می‌گویند آنها روح تفکر علمی را در دانشگاه‌های اسلامی به دست آوردند و وقتی به کشورهایشان برگشتند، آن را با خود هدیه بردند. این دو عامل، عامل‌های اصلی به وجود آمدن رنسانس و جهش علمی‌یی بود که در غالب نهضت رنسانس در غرب آغاز شد.

پس حتی اگر به علم بعد از رنسانس غرب هم نگاه کنید، نقطه‌ی آغازش را دنیای اسلام پایه‌گذاری کرده است.

منتها اینجا یک سؤال قابل تأمل وجود دارد و آن سؤال این است که آیا واقعاً علمی را که امروز در دنیای غرب هست، می‌توان ادامه‌ی علم دوران اسلامی دانست یا خیر؟

بعضی از متفکران می‌گویند بله. می‌گویند علم یک پدیده‌ی بی‌وطن است، هیچ تعلق سرزمینی ندارد و مهاجر هم هست. یک روز علم در یونان بود؛ بعد از آنجا مهاجرت کرد و به دنیای اسلام آمد؛ بعد هم از دنیای اسلام مهاجرت کرد و به غرب رفت. پس علم غرب؛ ادامه‌ی علم دنیای اسلام است و علم دنیای اسلام هم ادامه‌ی علم یونان باستان است. اما در برابر اینها، کسان دیگری هستند که شخصیت‌های قابل‌اعتنایی هم هستند. آنها می‌گویند نه، علم امروز دنیای غرب غیر از علم دنیای اسلام است. چرا؟ می‌گویند به‌خاطر اینکه علم دنیای غرب امروز، علم سکولار است. علمی است که با پیش‌فرض نبود متافیزیک و عالم معنا، با نبودن خدا و روح و ماوراءالطبیعه پایه‌گذاری شده است. علم بعد از رنسانس علم صرفاً مادی و سکولار است. درحالی‌که علم در دوران اسلامی، علم دینی بود؛ یعنی دانشمند مسلمان فیزیک یا شیمی یا کیهان‌شناسی یا هر رشته‌ی دیگر وقتی به دنیا می‌نگریست و می‌خواست راجع به عالم طبیعت بررسی کند، عالم طبیعتی را بررسی می‌کرد که مخلوق خدایی بود که حکیم است، هیچ کار بیهوده و عبثی و هیچ کار بی‌هدفی انجام نمی‌دهد. پس آن دانشمند هم به مبدأ عالم توجه می‌کرد و هم به معاد عالم. هم می‌دانست که این دنیا، این طبیعت، این پدیده‌هایی که روی آن مطالعه می‌کند، زائیده‌ی یک علم عظیم است، تصادف کور آن را ایجاد نکرده است؛ این در مبدأش. و در معادش هم معتقد بود خدا هیچ کاری نمی‌کند که هدف منطقی‌یی را دنبال نکند. قطعاً هر پدیده‌ای که ایجاد شده، برای غایت و هدفی ایجاد شده است. پس دانشمند علوم تجربی اسلامی به مبدأ و معاد عالم توجه داشت. اگر ابن‌سینا در رشته‌ی طب کار می‌کرد؛ اگر ابن‌هیثم در زمینه‌ی فیزیک کار می‌کرد؛ اگر جابر بن حیان در زمینه‌ی شیمی کار

می‌کرد؛ هر دانشمند دیگری در هر عرصه‌ای کار می‌کرد، طبیعت را در رابطه با مبدأ و معادش مورد مطالعه قرار می‌داد؛ درحالی‌که علم در تمدن غرب بعد از رنسانس، همچون کتابی است که فصل اول و آخرش افتاده است؛ یعنی دانشمند علوم تجربی غربی اصلاً کاری ندارد که این طبیعت از کجا به وجود آمده و چه کسی به وجودش آورده است و اصلاً کاری ندارد که بالأخره چه خواهد شد. نه به مبدأ جهان کاری دارد و نه به معاد عالم. او فصل میانی کتابی را مطالعه می‌کند که فصل اول و آخر ندارد؛ درحالی‌که دانشمند مسلمان در بستر تفکر توحیدی و با نگاه به مبدأ و معاد، جهان را مورد مطالعه قرار می‌داد. وقتی به جهان نگاه می‌کرد جهانی را می‌دید که همه‌ی اجزایش با همدیگر منسجم هستند و به‌سوی یک هدف خاصی غایتمندند و جهان جلوه‌های مشیت و حکمت خدای حکیم است. این غیر از جهانی است که دانشمند امروز غربی به آن نگاه می‌کند که در اثر تصادفات کور، بدون اینکه هیچ منطقی بر آن حاکم باشد، پدید آمده است. این دو جهان خیلی با هم فرق می‌کنند.

به‌لحاظ دیگر، مبانی معرفت‌شناختی علم در دنیای غرب با مبانی معرفت‌شناختی علم در دنیای اسلام کاملاً متفاوت است. دانشمندان غرب و دانشمندان مسلمان دو جهان متفاوت را مطالعه می‌کنند. یکی جهانی را مطالعه می‌کند که زائیده‌ی تصادفات کور است و هیچ منطقی بر آن حاکم نیست و هیچ هدف عقلایی را دنبال نمی‌کند و به‌سوی هیچ غایتی جهت‌گیری نشده است و دیگری، جهانی را مطالعه می‌کند که مخلوق خدای حکیم است و خدای متعال برای آن غایت و مقصدی هم در نظر دارد. لذا نتیجه‌ی این دو علم با هم کاملاً متفاوت است. علم غربی با پیش‌فرض نبود خدا و متافیزیک است.

همه‌ی علم‌هایی که تا به حال در دوران دبستان، راهنمایی و دبیرستان یاد گرفته‌اید غالباً همان علوم غربی است. علمی هم که در دانشگاه‌هایمان تدریس می‌کنند، علوم غربی و با پیش‌فرض نبود خداست؛ لذا وقتی دانشجو یا دانش‌آموز مسلمان سر کلاس می‌آید، تصویر دنیایی را برایش ترسیم می‌کنیم که هیچ جای آن دنیا لنگ وجود خدا نیست و متافیزیک و ماوراءالطبیعه در هیچ جای آن دنیا نقش‌آفرینی نمی‌کند. این همان دنیایی است که به ما درس داده‌اند. در فیزیکی که به ما درس دادند، هیچ سخنی از اینکه خدایی هست و جهان را آفریده و حکمتی بر آن حاکم کرده است، نبود و هیچ سخنی از اینکه عوامل متافیزیک می‌توانند در عالم فیزیک مؤثر باشند، در فیزیکی که در مدارس به ما یاد دادند، وجود نداشت.

همین اقتصادی که شما امروز می‌خوانید، اصلاً به بحث نقش عوامل متافیزیک و عوامل معنوی در عرصه‌ی اقتصاد می‌پردازد؟ نه. می‌گویند اقتصاد قوانین خودش را دارد. قانون عرضه و تقاضا است که قیمت اشیاء را تعیین می‌کند؛ توسعه‌ی اقتصادی قوانین خاص خودش را دارد.

اما این که قرآن می‌فرماید: «**وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ**»^{۲۲} اگر مردم آبادی‌ها و مردم شهرها، ایمان بیاورند و تقوا پیشه کنند، ما درهای برکت را از آسمان و زمین به‌روی آنها می‌گشاییم. این آیه در عرصه‌ی اقتصاد یعنی چه؟ اقتصادی که شما می‌خوانید، منکر این حرف‌هاست.

^{۲۲} سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۹۶.

اینکه «ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ»^{۲۳} در اثر عملکردها و گناهان مردم در خشکی و دریا فساد ایجاد شد؛ اینکه گناهان می‌توانند بر اقتصاد تأثیر منفی بگذارند، در اقتصادی که شما می‌خوانید، در همین دانشکده‌ی اقتصاد جمهوری اسلامی، هیچ حرفی از آن هست؟

اینکه رزاق خداست و خدا رزق را مقدر کرده و برای هرکس سهم معینی از رزق در نظر گرفته است؛ اینکه «حَتَّىٰ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا»^{۲۴} این حرف‌ها را، اقتصادی که شما در این دانشگاه‌ها می‌خوانید، اصلاً می‌تواند هضم کند؟ اینها آیات قرآن است. آن وقت چه می‌شود؟ شما که چهارسال اقتصاد را از دید اقتصاد ماتریالیستی، از دید اقتصاد غربی، اقتصادی که فقط عوامل مادی در آن تأثیرگذار است، می‌خوانید، ذهنتان ذهنی می‌شود که جهان را منحصر در ماده می‌بیند. کسی هم که در رشته‌ی فیزیک درس می‌خواند، او هم جهان را منحصر در ماده می‌بیند. کسی هم که در رشته‌ی بیولوژی درس می‌خواند، او هم جهان را منحصر در ماده می‌بیند. لذا دانشجویی که مسلمان و مذهبی وارد دانشگاه می‌شود، علی‌رغم اینکه برای او درس اندیشه‌ی اسلامی می‌گذاریم؛ درس اخلاق اسلامی می‌گذاریم؛ درس تاریخ اسلام می‌گذاریم؛ درس تفسیر قرآن می‌گذاریم؛ درس تفسیر نهج‌البلاغه می‌گذاریم؛ علی‌رغم همه‌ی اینها، روزی که فارغ‌التحصیل می‌شود، مبانی دینی‌اش به شدت ضعیف‌تر شده است. چرا؟ به خاطر اینکه برای او ۱۰ واحد دروس دینی می‌گذاریم؛ اما ۱۳۰ واحد دنیای بدون خدا، دنیای بدون روح، دنیایی که متافیزیک

^{۲۳}. سوره‌ی روم، آیه‌ی ۴۱.

^{۲۴}. سوره‌ی زخرف، آیه‌ی ۳۲.

و ماوراءالطبیعه و اراده‌ی الهی و عوامل معنوی در آن هیچ اثری ندارد؛ آن دنیا را درون ذهن او می‌کنیم؛ لذا وقتی فارغ‌التحصیل می‌شود، مبانی اعتقادی و دینی‌اش از بین رفته است. ظاهراً سر هیچ کلاسی هم استادی نیامده بگوید خدا نیست؛ منتها جهان را به-گونه‌ای به او معرفی کرده‌اند که هیچ جای این جهان محتاج و لنگ وجود خدا نیست؛ خدا را می‌خواهیم برای چه؟ یک جهان خودکفا. جهان را طوری مطرح کردند که همه‌ی فعل و انفعالات در آن تحت تأثیر عوامل مادی اتفاق می‌افتد، گویا اصلاً متافیزیک وجود ندارد. بدون اینکه بگویند وجود ندارد، جهان مادی را که خودکفا تعریف می‌کنید، یعنی غیر ماده وجود ندارد؛ لذا بدون اینکه خدا را صریحاً نفی کرده باشیم، ذهن دانشجو به-سمت مادی‌گری می‌رود.

در بحث اسلامی شدن دانشگاه‌ها که امام راجع به آن صحبت کردند؛ مقام رهبری صحبت کردند؛ اما سال‌هاست که پرونده‌اش در دانشگاه‌ها بسته شده است، اسلامی شدن دانشگاه‌ها فقط این نیست که دانشجو حجابش را درست کند؛ لباس درست بپوشد؛ فقط اینها نیست. اسلامی شدن علم، مهم‌تر از اینهاست؛ یعنی اگر به علمی برگردیم که مبانی معرفت‌شناختی آن مبانی معرفت‌شناختی توحیدی باشد، تحول عظیمی در علم اتفاق می‌افتد. این کاری است که در اسلامی شدن دانشگاه‌ها باید انجام گیرد؛ یعنی دانش باید اسلامی شود و مبانی معرفت‌شناختی علم مبانی معرفت‌شناختی توحیدی شود. البته این کار بسیار عظیمی است؛ ولی اقل کاری که در دانشگاه‌های ما می‌توان کرد، این است؛ لذا دومین درسی که به نظر من، برای همه‌ی رشته‌های تحصیلی در دانشگاه لازم است، فلسفه‌ی علم است. آن تاریخ علم بود؛ این فلسفه‌ی علم است. در درس فلسفه‌ی علم باید

همین مسائلی که گفتیم، مورد بررسی قرار گیرد. شما می‌دانید که امروز در دنیای غرب مبنای تفکر مادی علم عصر مدرنیسم تکان‌های جدی خورده است؟ دُگم‌هایی که غرب در دوران مدرنیسم آنها را به‌عنوان مقدس‌ترین چیزها می‌دانست، امروز به بطلان آنها قاه‌قاه می‌خندد. متأسفانه امروز در فلسفه‌ی علم این بحث‌ها در دانشگاه‌های ما نیست؛ یعنی نه ما استادان دانشگاه این حرف‌ها را بلد هستیم و مطالعه کرده‌ایم و تبعاً، نه دانشجویان از آن خبر دارند. در تحولاتی که امروز در فلسفه‌ی علم در دنیای غرب اتفاق افتاده، خود غربی‌ها از دُگم‌های دوران مدرنیسمشان دست برداشته‌اند. اینکه علم وحی مُنزل است و هرچه علم گفت درست است؛ هرچه تجربه اثبات کرد، حقیقت است؛ امروز خود غربی‌ها به آن قاه‌قاه می‌خندند. می‌گویند علم یک افسانه‌ی سودمند است، علم افسانه است و مخلوق ذهن خود دانشمند است. این حرف‌ها را در کتاب خود غربی‌ها مطالعه کنید. دانشمندان بزرگشان در حوزه‌ی فلسفه‌ی علم اینها را نوشته‌اند. می‌گویند علم فقط خاصیتش این است که سودمند است. یک افسانه است؛ اما سودمند است؛ کارایی دارد؛ با آن می‌شود تکنولوژی درست کرد و از آن استفاده کرد؛ والا حقیقت‌نمایی ندارد. علم به-هیچ‌وجه نقش حقیقت‌نمایی ندارد. اینها حرف‌هایی است که فلاسفه‌ی بزرگ غرب می‌زنند.

ممکن است برای ما این حرف‌ها غیرعادی به‌نظر برسد؛ چون دانشگاه‌های ما دانشگاه‌های قرن هفدهم غرب است، دانشگاه‌های قرن بیست و یکم اصلاً نیست. دانشگاه‌های قرن بیست و یکم غرب غیر دانشگاه‌های قرن هفدهم است. دانشگاه‌های ما در جمهوری اسلامی، در قرن هفدهم غرب زندگی می‌کنند؛ نه دانشگاه قرن چهاردهم جهان اسلام‌اند و

نه دانشگاه قرن بیست و یکم جهان غرب. حرف‌های جدیدی که در فلسفه‌ی علم مطرح است، بسیار حرف‌های جالبی است؛ لذا توصیه می‌کنم که در این عرصه هم چند کتاب بخوانید و لااقل با حرف‌های جدید دنیای غرب در عرصه‌ی علم آشنا شوید. هم تاریخ علم را به‌نوشته‌ی خود غربی‌ها بخوانید تا ببینید نقش دنیای اسلام چه بوده است و هم فلسفه‌ی علم را.

مثلاً توصیه می‌کنم کتاب "علم و دین و معنویت در آستانه‌ی قرن بیست و یکم" نوشته‌ی دکتر مهدی گلشنی را که استاد دانشگاه صنعتی شریف است، بخوانید. ایشان هم مغز بزرگ فیزیک است و هم یک فیلسوف علم است. در کنگره‌های بزرگ فلسفه‌ی علم که در دنیا برگزار می‌شود، ایشان هم حضور دارند و اغلب صاحب مقاله هستند. مآخذ این کتاب، کتاب‌های خود غربی‌هاست.

کتاب دیگر که خوب است بخوانید، از انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی وزارت علوم است، به نام "از علم سکولار تا علم دینی". این هم نوشته‌ی آقای دکتر گلشنی است.

در این کتاب‌ها می‌بینید حرف‌های جدیدی که در دنیای غرب در عرصه‌ی فلسفه‌ی علم مطرح است، چیست و با دُگم‌های دوران مدرنیسم چقدر متفاوت است؛ همان دُگم‌هایی که استادان دانشگاه‌های ما هنوز روی آنها قسم می‌خورند و آنها را وحی مُنزَل می‌دانند.

کتاب دیگری که توصیه می‌کنم بخوانید "نیاز به علم مقدس" نوشته‌ی دکتر سید حسین نصر است و مؤسسه‌ی فرهنگی طه آن را منتشر کرده است. دکتر سید حسین نصر ایرانی است؛ ولی بیش از سی سال است که در غرب است و استاد دانشگاه‌های برجسته‌ی

آمریکاست. این کتاب به انگلیسی تألیف و به فارسی ترجمه شده است. در این زمینه، کتاب متعدد است. من این چند کتاب را به عنوان نمونه معرفی کردم تا بدانید که این حرف‌ها واقعاً وجود دارد؛ والا اگر خودتان علاقه‌مند باشید و در پی آن بروید، می‌بینید خوشبختانه در این سالهای اخیر، کتاب‌های زیادی در این زمینه منتشر شده است؛ چه ترجمه و چه تألیف و تصنیف.

دانشجو: من فکر می‌کنم سال‌ها پیش، علم خیلی کلی‌تر بوده و اقتضای آن علم این بوده که به متافیزیک و امثال آن هم توجه داشته باشند؛ اما در این دوره دیگر نمی‌توانند چنین کنند. یک اقتصاددان به نفعش نیست؛ اگر بگویند که روزی به دست خداست و امثال آن، دارد وقتش را تلف می‌کند. باید به گونه‌ای جزئی نگاه کند.

استاد: برای تحلیل یک فعل و انفعال، اگر فقط بخشی از عوامل مؤثر را تحت مطالعه قرار دهید، آیا می‌توانید تحلیل درستی داشته باشید؟ فرض کنید یک ترکیب شیمیایی درست کرده‌اید. آب ریخته‌اید؛ اسید ریخته‌اید؛ عناصر مختلفی را ریخته‌اید؛ از ترکیب آنها یک فرآورده‌ای به دست آمده است. آن وقت اگر در تحلیل عوامل به وجود آمدن آن فرآورده، برخی از عوامل را حذف کنید، می‌توانید به نتیجه‌ی درستی برسید؟

دانشجو: این علم‌های جزئی که ما داریم از یک کلیاتی به وجود آمده است که در آن کلیات، پیش فرض وجود خدا و امثال آن بوده است.

استاد: اینها در علم غرب نبوده است. علم غرب پیش فرض نبود خداست؛ نبود متافیزیک است.

دانشجو: درست است؛ ولی از روی کلیات به وجود آمده است.

استاد: دو گونه کلیات داریم: یکی که در علم دنیای اسلام داشتیم. مبانی آن مبانی معرفت‌شناسی توحیدی بوده است؛ کلیاتش همان کلیات توحیدی بوده است. آن علم دنیای اسلام بوده است. اما در علم دنیای غرب گفتیم روزی که رنسانس اتفاق افتاد، گفتند آسمان هیچ؛ خدا هیچ؛ متافیزیک هیچ؛ این عالم فقط ماده است. کل فعل و انفعالاتی هم که در عالم اتفاق می‌افتد، چه در حوزه‌ی پدیده‌های طبیعی و چه در حوزه‌ی مسائل انسانی، تماماً معلول عوامل مادی است و هیچ عامل غیر مادی در عالم تأثیر گذار نیست؛ اصلاً وجود ندارد که تأثیر بگذارد. من سؤال می‌کنم: اگر من و شما به-عنوان یک مسلمان باور داریم که این عالم متافیزیکی هم دارد و آن سوی این پدیده‌های مادی، عوامل دیگری هم وجود دارند که می‌توانند بر خود این پدیده‌های مادی تأثیرگذار باشند؛ اگر من و شما این باور را داشته باشیم، تحلیل کسی که این عوامل را در تحلیلش حذف کرده است، از نظر ما می‌تواند درست باشد؟

دانشجو: در دانشگاه‌های خارج جزء درس‌هایی که می‌دهند، فلسفه را هم یاد می‌دهند خیلی بیشتر از آن چیزی که ما یاد می‌دهیم. مثلاً این فیزیک، یک قسمت کوچکی را ما بررسی می‌کنیم؛ ولی همین طوری که نیامده است؛ از کلیاتی که در ذهن انسان بوده نشأت گرفته و به وجود آمده است.

استاد: کلیات علم غربی چیست؟ کلیات علم غربی نبود متافیزیک است؛ فلسفه‌ی ماتریالیستی است. بعد از رنسانس، به خاطر درگیری که بین طرفداران اندیشه علمی با طرفداران کلیسا پیش آمد، طرفداران اندیشه علمی پس از پیروزی گفتند دین هیچ؛ خدا هیچ. به قول فردریش ویلهلم نیچه، فیلسوف آلمانی که گفت: خدا مرده است. خدا را نفی

کردند. مبانی فلسفی‌یی شکل گرفت که زیربنای علم جدید غرب شد؛ یعنی نبود متافیزیک، نبود خدا، نبود روح، نبود ما وراء الطبیعه.

دانشجو: بالاخره دین که دارند، قبول هم دارند.

استاد: پیش فرض علمی که در غرب شکل گرفت اینها که گفتیم بود. همه‌ی آنها هم می‌گویند اینها پیش فرض‌های علم است. پیش فرض‌های این است که وقتی شما وارد مطالعه‌ی این جهان می‌شوید، این جهان هیچ هدفی را دنبال نمی‌کند. تصادف کور آن را به وجود آورده است. این جهان برای خاطر مقصد خاصی ایجاد نشده است. این جهان را یک اندیشه‌ی مسلط طراحی نکرده است؛ تصادفات کور این جهان را پدید آورده است. قرار هم نیست به هیچ نقطه خاصی منتهی بشود. اصلاً هیچ عامل متافیزیکی در عالم وجود ندارد که بخواهد در عالم، تأثیرگذار باشد یا نباشد. اینها پیش فرض‌های علم غربی است؛ لذا در حوزه‌ی جامعه‌شناسی، در حوزه‌ی روان‌شناسی، در همه‌ی علوم، چه علوم انسانی، چه علوم تجربی، کوچک‌ترین سخنی از تأثیر عوامل معنوی نیست. همین الان در دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه شما، در رشته‌ی جامعه‌شناسی از دین صحبت می‌کنند؛ اما دین و خدایی که در جامعه‌شناسی مطرح است، یک پدیده‌ی اجتماعی است. خدا در جامعه‌شناسی خالق جهان و انسان نیست؛ خدا مخلوق ذهن انسان است. در جامعه‌شناسی، بررسی می‌کنند که چه شد اندیشه‌ای به نام خدا در ذهن بشر به وجود آمد. در جامعه‌شناسی غربی، خدا اندیشه‌ایست مخلوق ذهن بشر؛ نه حقیقتی که خالق بشر و جهان باشد. اینها حرف‌هایی است که در علم غربی است، در برابر آنچه ما به عنوان مسلمان به آن، اعتقاد داریم. وقتی دانشجوی ما در رشته جامعه‌شناسی این‌گونه یاد

گرفت که خدا فقط یک اندیشه است؛ واقعیتی در جهان خارج نیست؛ یک موجود ذهنی است و باید بررسی شود که چه شد که انسان در ذهنش چنین چیزی را خلق کرد؛ آیا ناشی از ترس از پدیده‌های ناشناخته‌ی طبیعت بود یا طبقه‌ی استثمارگر، موجود موهومی را در ذهن او خلق کردند که او را تخدیر کند و امثال اینها، دانشجویی که صد و سی واحد این حرف‌ها را به او درس داده‌اند، انتظار دارید چهار واحد کلاس «اندیشه‌ی اسلامی» او را در عقاید دینیش محکم کند؟ صد و سی واحد آن حرف‌ها را برای او زده‌اند؛ لذا بنیادهای اعتقاد دینیش هم از بین می‌رود. اینکه گفتم اصل اسلامی شدن دانشگاه‌ها برگشت علم به بنیادهای تفکر متافیزیک و تفکر توحیدی است، حرف بسیار عمیقی است. الآن متأسفانه فرصت نداریم. اگر کلاس فلسفه‌ی علم بود، این بحث را برایتان باز می‌کردم؛ ولی از بحث‌های دیگر کلاسمان بازمی‌مانیم. کتاب‌هایی را که معرفی کردم توصیه می‌کنم مطالعه کنید. ضرر نمی‌کنید.

دانشجو: پس آن فلسفه‌ای که غربی‌ها در دانشگاه‌هایشان تدریس می‌کنند و می‌گویند خیلی هم تأثیر دارد؛ چیست؟

استاد: عرض کردم، فلسفه‌ی مادی است. آنها فلسفه‌ی مادی تدریس می‌کنند. در فلسفه‌شان نبود نقش متافیزیک در عالم را اثبات می‌کنند و آن فلسفه مبنای علم آنها می‌شود. هر فلسفه‌ای که فلسفه‌ی الهی نیست؛ هر فلسفه‌ای که فلسفه‌ی توحیدی نیست. فلسفه‌ی مادی هم داریم؛ فلسفه‌ی ماتریالیستی هم داریم.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ